

حزین لاهیجی، شاعر، مورخ و عالم مشهور شیعی قرن دوازدهم. نام وی محمدعلی بن ابی طالب و حزین تخلص او بود وی در ۲۷ ربیع الآخر ۱۱۰۳ در اصفهان به دنیا آمد (حزین لاهیجی، ۱۸۳۱، ص ۱۸). نسبش با شانزده واسطه به شیخ ابراهیم زاهد گیلانی*، عارف قرن هفتم و مرشد شیخ صفی‌الدین اردبیلی* (متوفی ۷۳۵) می‌رسد (همان، ص ۵). موطن اصلی خاندان حزین آستارا بود، اما بعدها جد هشتمش، شهاب‌الدین علی، به لاهیجان مهاجرت کرد (همان، ص ۶۵؛ قس نوزاد، ص ۳۰۵، که شهر اردبیل را محل اقامت شهاب‌الدین ذکر کرده است).

پدر حزین در جوانی، برای استفاده از محضر آقا حسین خوانساری* (متوفی ۱۰۹۹)، به اصفهان رفت و در آنجا مقیم شد. وی در آنجا با دختر یکی از پارسایان ازدواج کرد و صاحب چهار فرزند شد که اولین آنها محمدعلی بود (حزین لاهیجی، ۱۸۳۱، ص ۱۳-۱۱). محمدعلی از چهارسالگی نزد ملاشاه محمد شیرازی تحصیل علم را آغاز کرد، از هشت سالگی از ملک‌حسین قاری فنون تجوید و قرائت قرآن را فراگرفت و کتابهای درسی مهمی نظیر شرح جامی بر کافی، شرح ایساغوجی، شرح مطالع و کتاب من لایحضره الفقیه را نزد پدر خواند. در همین دوران، میل به سرودن شعر در وی پدیدار شد، اما به دلیل منع پدرش قریحه شاعری خود را آشکار نمی‌کرد (همان، ص ۱۸-۲۱). شیخ‌خلیل‌الله طالقانی، استاد عرفان محمدعلی، با اهدای تخلص حزین به وی، شاعری وی را آشکار کرد و وقتی حزین در مجلسی، در حضور پدرش، در جواب اشعار محتشم کاشانی* شعری خواند، پدرش نیز او را تشویق نمود (همان، ص ۲۲، ۲۷-۳۰).

حزین در سفرهایی که با پدرش همراه می‌شد نیز از محضر وی بهره می‌برد. او در نخستین سفرش به لاهیجان، در هر منزل، شرح تجرید و زیلّة‌الاصول را نزد پدر می‌خواند (همان، ص ۴۵-۴۷). وی درباره ادیان نیز مطالعه و تحقیق می‌کرد؛ انجیل را از دانشمند مسیحی، آوانوس، و تورات را نزد یکی از یهودیان اصفهان به نام شعیب آموخت. حزین در سفر به فارس، در شهر بیضا با دانشمندی زردشتی آشنا شد و مطالب اساسی زردشتی را از او فراگرفت (همان، ص ۱۵). در ۱۱۲۳، نخست پدرش و سپس مادرش را از دست داد و ناچار سرپرستی برادران

می‌کرد و صله‌ای به او داده نمی‌شد، به هجو وی می‌پرداخت. از آن جمله است مدح و هجو قاضی سعدبن ابراهیم (قاضی منصوب هشام‌بن عبدالملک در مدینه) و مدح و هجو عمرو بن عمرو بن زبیر (ابن قتیبه، ص ۲۲۱؛ ابوالفرج اصفهانی، ج ۱۵، ص ۳۳۶، ۳۳۸-۳۴۰). او حتی به این مقدار نیز اکتفا نکرد و به هجو خاندان زبیر پرداخت (ابوالفرج اصفهانی، ج ۱۵، ص ۳۳۹). سزگین (همانجا) شهرت او را به سبب اشعارش در رد خاندان زبیر دانسته است. تمایل حزین به هجو چنان زیاد بود که افراد از بیم آبروی خود آن‌قدر به وی صله می‌دادند تا راضی شود. او از این راه ارتزاق می‌کرد (ابوالفرج اصفهانی، ج ۱۵، ص ۳۲۳-۳۲۴، ۳۳۲-۳۳۳، ۳۳۷) و این برخورد مردم را حاکی از رغبت آنان به هجویاتش می‌دانست (همان، ج ۱۵، ص ۳۳۸-۳۳۹).

حزین شاعران هم عصر خود، از جمله عمر بن ابی‌ربیع*، فضل بن عباس لهبی و کثیر عزة*، را نیز هجو کرده است (همان، ج ۱، ص ۲۳۱، ج ۱۲، ص ۱۷۵-۱۷۶، ج ۱۵، ص ۳۳۲-۳۳۳، ج ۱۶، ص ۱۷۷).

حزین از شاعران بزرگ دوره خود نبود، اما اشعارش استوار است و در کمال بلاغت سروده شده است (همان، ج ۱۵، ص ۳۲۳، ۳۲۸). در یکی از هجویاتش حکمت‌های بسیاری نهفته است که با هجویات دوره اموی تطابقی ندارد. وی با وجود انحرافات اخلاقی‌اش، مبدع این شیوه خاص در شعر بوده است (بلاشر، ج ۳، ص ۶۰۰؛ فروخ، ج ۱، ص ۶۳۶). مضامین شعری حزین علاوه بر هجا، مدح، عتاب، رثا و حکمت است (فروخ، ج ۱، ص ۶۳۴).

زیربن بکار (متوفی ۲۵۶؛ ص ۳۷۷-۳۷۸)، ابوعلی قالی (متوفی ۳۵۶؛ ص ۱۰۰)، بکری (ج ۱، ص ۱۹۴) و آمدی (متوفی ۳۷۱؛ ص ۸۸-۸۹) ابیاتی از اشعار وی را نقل کرده‌اند. بکری (ج ۳، ص ۴۷) و آمدی (ص ۸۹) ابیات مندرج در ذیل الامالی و النوادر (قالی، همانجا) را به شاعری به نام حزین اشجعی (اشجع بن ریث) نسبت داده‌اند.

منابع: حسن بن یشر آمدی، المؤلف والمؤلف فی اسماء الشعراء و کناهم و القابهم و انسابهم و بعض شعرهم، در محمد بن عمران مرزبانی، معجم الشعراء، چاپ ف. کرنکو، بیروت ۱۹۸۲/۱۴۰۲؛ ابن قتیبه، المعارف، چاپ ثروت عکاشه، قاهره ۱۹۶۰؛ ابوالفرج اصفهانی؛ عبداللّه بن عبدالعزیز بکری، سمط اللالی، چاپ عبدالعزیز میمنی، [قاهره] ۱۹۳۶/۱۳۵۴؛ زیربن بکار، الاخبار الموقّیات، چاپ سامی مکی عانی، بغداد ۱۹۷۲؛ فؤاد سزگین، تاریخ التراث العربی، ج ۲، جزء ۳، نقله الی العربیة محمود فهمی حجازی، ریاض ۱۹۸۳/۱۴۰۳؛ عمر فروخ، تاریخ الادب العربی، ج ۱، بیروت ۱۹۸۴؛ اسماعیل بن قاسم قالی، کتاب ذیل الامالی و النوادر، بیروت: دارالافتاء الجدیدة، [بی‌تا].

به اصفهان رفت. شش ماه در آنجا ماند و شاه طهماسب دوم را در امور کشورداری اندرز داد، ولی چون تغییری در رفتار او ندید، از اصفهان خارج شد (همان، ص ۱۱۳-۱۹۰).

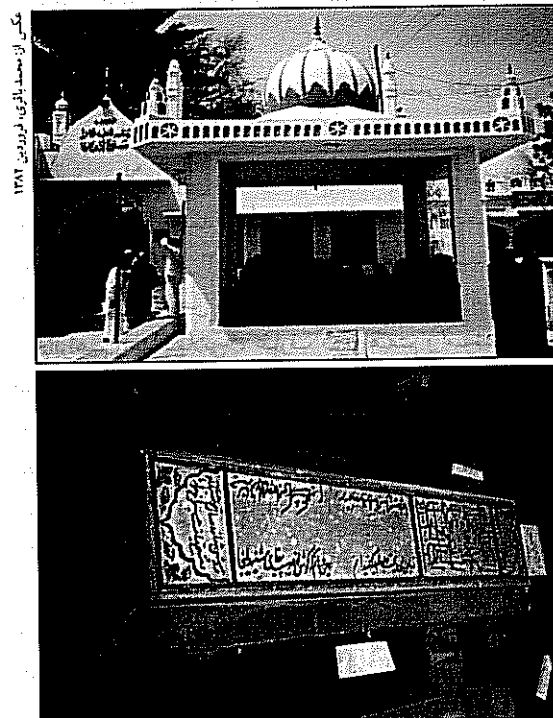
حزین در ۱۱۴۵ به حج رفت. در ۱۱۴۶ از بندرعباس با کشتی به سوی سواحل هند رهپار شد (همان، ص ۱۹۱-۲۳۳). دو سال در ملتان ماند و سپس به دهلی رفت. وی در تمام این مدت بیمار بود و تا ۱۱۵۴، که شروع به نوشتن شرح حال خود کرد، در دهلی مقیم بود (همان، ص ۲۴۳-۲۴۴، ۲۷۳، ۲۷۶). تذکره‌نویسان هندی بارها به سفرهای وی اشاره کرده‌اند (برای نمونه به والہ داغستانی، ج ۲، ص ۶۳۲-۶۳۵؛ آزاد بلگرامی، ص ۱۹۴؛ احمدعلی، ص ۱۶۲). مطالعه زندگی حزین در میان شاعران روزگار خود و شاید در میان تمام شاعران ایران، از حیث سفرهای بسیار آن، اهمیت دارد و حوادث زندگی او در زندگی کمتر شاعر ایرانی روی داده است (شفیعی کدکنی، ص ۷۲).

در دهلی، محمدشاه برای حزین مقرری تعیین کرد تا زندگی‌اش آسوده باشد، اما چون حزین هندوستان و مردمش را در اشعار خود هجو کرده بود، شاعران دهلی با این امر مخالفت کردند. حزین هم چون اوضاع را آشفته دید به بنارس^۵ رفت و تا پایان عمر در آنجا ماند (آزاد بلگرامی، همانجا؛ گوپاموی، ص ۱۹۸-۲۰۰). با وجود اشعار حزین در هجو مردم هند، آنان خصوصاً بنارسیها برای وی حرمت زیادی قائل بودند و او را انسانی پاک می‌دانستند (به هاشمی سندیلوی، ج ۱، ص ۸۰۴؛ خوشگو، دفتر ۳، ص ۲۹۱-۲۹۲).

حزین در ۱۱ جمادی‌الاولی ۱۱۸۰ در بنارس درگذشت و در محله‌ای به نام فاطمان، به خاک سپرده شد. آرامگاه او زیارتگاه بسیاری از مردم هند و بنارس بود (احمدعلی، ص ۱۶۴؛ شوشتری، ص ۴۱۵).

آثار حزین شامل ۵۳ اثر منظوم و منثور است. اشعار وی در روزگار خودش در هند شهرت بسیار داشت. چندین رساله ارزشمند در نقد اشعار وی نوشته شده است، که مهم‌ترین آنها تنبیه‌الغافلین فی الاعتراض علی اشعار الحزین (تألیف شده در ۱۱۵۶، از سراج‌الدین علی خان آرزو^۶) و نقدی از محمد عظیم ثبات است. تا سده سیزدهم، شش رساله دیگر له و علیه اشعار حزین نوشته شده است که نشان‌دهنده اهمیت و نفوذ شعر وی در میان مردم هند است (به شفیعی کدکنی، ص ۱۷-۱۸). والہ داغستانی نیز در تذکره ریاض الشعراء (ج ۱، ص ۶۵۷)، با اینکه انتقادات بسیار بر شعر حزین دارد، جامعیت او را در انواع شعر ستوده است.

حزین در بیشتر قالبهای شعری طبع آزمایی کرده است، اما غزلهای او اهمیت بیشتری دارند. قصاید وی بیشتر



آرامگاه و سنگ قبر حزین لاهیجی

کوچک‌تر و مادر بزرگش را برعهده گرفت (همان، ص ۱۵، نیز به ص ۱۰۰-۱۰۱).

به دنبال حمله افغانان به اصفهان و محاصره آنجا، دو برادر و مادر بزرگ حزین بر اثر بیماری از دنیا رفتند، کتابخانه ارزشمند حزین که از پدرش به او به ارث رسیده بود، غارت شد و خود وی نیز سخت بیمار گردید (همان، ص ۱۱۰-۱۱۲). وی ناچار در محرم ۱۱۳۵ با لباس مُبَدَل، با چند تن از بزرگان شهر، از اصفهان خارج شد و به خوانسار و سپس به خرم‌آباد رفت. تا حدود یک سال، وضع روحی و قوای فکری حزین سخت آشفته بود، به طوری که هیچ‌یک از محفوظات و آموخته‌های خود را به خاطر نداشت. در دو سالی که وی در خرم‌آباد مقیم بود، به تدریس شرح اشارات، کافی و تفسیر بیضاوی پرداخت (همان، ص ۱۱۳-۱۱۸). در این میان، آشفته‌گی مرزهای غربی ایران و لشکرکشی عثمانیان، باعث اضطراب مردم آن ناحیه شد. حزین مردم را به ایستادگی در برابر دشمن تشویق کرد و با هفتاد نفر به همدان رفت تا به مقاومت مردم در برابر محاصره عثمانیان کمک کند. سپس از طریق شوشتر به هویزه و بصره رفت و قصد سفر حج کرد، اما بیمار شد و به ایران بازگشت. هنگامی که دولت عثمانی آذربایجان را گرفت، حزین از طریق کرمانشاه و تویسرکان به نجف رفت. پس از سه سال به ایران بازگشت و از آنجا به تهران و سپس

سوم خود را در شیراز با حدود چهار هزار بیت، دیوان چهارم را به همراه یک مثنوی ۱۲۰۰ بیتی با نام *خرابات*، در مشهد و پنجمین دیوانش را هنگام اقامت در هند تدوین کرد، که به این نکته تنها در مقدمه *تذکرة المعاصرین* اشاره شده است (حزین لاهیجی، ۱۸۳۱، ص ۳۱، ۹۷-۹۸، ۱۰۰-۱۰۱، ۱۶۳-۱۶۴؛ همو، ۱۳۷۵ ش، مقدمه سالک، ص ۶۴-۶۵). کلیات حزین، که در کانپور و لکهنو چاپ شده، مشتمل است بر دیوان چهارم او که دربردارنده قصاید، غزلیات، رباعیات، قطعات و مثنویاتی با نام چمن و انجمن، خرابات، مطمح الانظار، فرهنگنامه و صفیردل است، همراه دیباچه‌ای مثنوی که در ۱۱۷۲ نوشته شده و نیز مثنوی *حدیقه ثانی* یا *ودیعة البدیعة* که آن را به تقلید از *حدیقه سنایی* سروده است (حزین لاهیجی، ۱۳۷۵ ش، همان مقدمه، ص ۶۵-۶۶). دیوان حزین در ۱۳۷۴ ش، به کوشش ذبیح‌الله صاحبکار، در تهران چاپ شد.

چون حزین بخش زیادی از عمر خود را صرف فراگیری علوم دینی و عقلی کرده و نزد شانزده تن از استادان روزگارش شاگردی نموده است (همان مقدمه، ص ۴۵-۴۶)، آثار بسیاری نیز در حوزه‌های علمی و دینی با نثری روشن و پخته دارد (بهار، ج ۳، ص ۳۱۰؛ شفیع‌کدکنی، ص ۱۰۳). در بسیاری منابع، او را از علمای بزرگ و جامع انواع علوم خوانده‌اند (برای نمونه به مدرس تبریزی، ج ۲، ص ۴۱؛ شوشتری، ص ۴۱۴).

از میان آثار منظوم حزین، شانزده کتاب در حوزه فلسفه‌اند (از جمله شرح تجرید، *کنه المرام* و *رسالة تجرد نفس*)، چهار اثر در علم کلام‌اند (مانند *رسالة امامت* و *بشارت النبوت*)، و پنج اثر در احوال رجال (از جمله *اخبار صفی‌الدین حلی* و *تذکرة المعاصرین*). مهم‌ترین آنها *تذکرة المعاصرین* است، در شرح حال یکصد تن از دانشمندان و شاعران معاصر مؤلف، که در اواخر ۱۱۶۵ در هند و تنها با اتکا بر حافظه نوشته است. این کتاب در ۱۳۷۵ ش در تهران به کوشش معصومه سالک به چاپ رسید.

حزین دو اثر نیز در حوزه تاریخ دارد: *واقعات ایران* و هند، و تاریخ حزین. هر دو کتاب از منابع ارزشمند تاریخ اصفهان در زمان حمله افغانها و نیز سلطنت نادرشاه‌اند. کتاب اخیر به کوشش بلفور^۱، در ۱۲۴۷ / ۱۸۳۱ در لندن چاپ شد. ظاهراً زندگینامه خودنوشتی هم از حزین به نظم وجود داشته که در حمله افغانان از کتابخانه وی به غارت رفته و احتمالاً تک نسخه‌ای از آن را براون^۲ در موزه بریتانیا^۳ دیده است (ج ۴، ص ۲۷۸ و پانویس ۴).

مجموعه‌ای از رسائل پراکنده حزین در موضوعات گوناگون

استقبال از انوری و خاقانی است (برای نمونه به حزین لاهیجی، ۱۳۷۴ ش، ص ۵۵۹-۵۶۱، ۶۲۱، ۶۲۳) و دلیل آن تصویرپردازیهای این دو شاعر است، با این حال این قصاید او در برابر قصاید آنان، بی‌ارج و سست بنیادند. حزین قصیده‌ای هم در استقبال قصیده‌ای از ناصر خسرو سروده (همان، ص ۵۵۱-۵۵۲) که نه تنها سبک اصلی را در آن رعایت نکرده، بلکه افعالی آورده است که همگی خارج از قوانین زبان‌اند (شفیع‌کدکنی، همانجا). وی چندین قصیده در مدح حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله (برای نمونه به حزین لاهیجی، ۱۳۷۴ ش، ص ۵۵۲-۵۶۲)، حضرت علی علیه‌السلام (برای نمونه به همان، ص ۵۶۷-۵۹۵) و امام رضا علیه‌السلام (برای نمونه به همان، ص ۵۹۵-۶۰۱) دارد.

غزلیات حزین حدود هفت هزار بیت از دیوانش را تشکیل داده‌اند. غزل حزین یکی از آخرین نمونه‌های برجسته سبک هندی یا اصفهانی است. شعر وی، برخلاف همه معاصران و پیشینیانش در سبک هندی، از نظر تخیل و بیان، بسیار روشن و فصیح است و پس از صائب و کلیم و چند شاعر مهم دیگر این سبک، حزین از شاعران طراز اول این سبک محسوب می‌شود (شفیع‌کدکنی، ص ۱۰۸). شعر او حد فاصلی است میان شیوه شاعران قدیم و شاعران سبک هندی (صفا، ج ۳، ص ۱۳۴). غزلهای حزین بیشتر از اشعار دیگر شاعران سبک هندی، عاشقانه و عرفانی‌اند. وی غزلهای عرفانی خویش را که ویژگیهای سبک عراقی دارند، بیشتر در استقبال از اشعار عطار و مولوی و سیدقاسم انوار سروده است (شفیع‌کدکنی، ص ۱۰۸-۱۱۰). حسینی سنهلی (ص ۱۰۷) حزین را در شعر قدیم و جدید استاد می‌داند. خوشگو (دفتر ۳، ص ۲۹۱) حزین را پیرو سعدی و حافظ معرفی کرده که برای شاعران سبک هندی اهمیت چندانی قائل نبوده است. با اینکه در شعر او مضامین عارفانه و صوفیانه فراوانی به چشم می‌خورد، دلیل قاطعی وجود ندارد که بتوان حزین را به سلسله‌ای از صوفیان منسوب کرد (شفیع‌کدکنی، ص ۹۲). حزین اشعاری هم به عربی دارد که به نظر برخی، این اشعار به پایه اشعار فارسی وی نمی‌رسند (سدارنگانی، ص ۱۶۳؛ صدیق حسن‌خان، ص ۱۳۱).

از مندرجات کلیات حزین (ص ۹، ۱۲۳) معلوم می‌شود که او قصد داشته است درمقابل خمسة نظامی، پنج دیوان بسراید (سدارنگانی، ص ۱۶۲؛ نقوی، ص ۳۶۳). اولین دفتر شعر حزین، مثنوی *ساقی‌نامه* او، شامل هزاربیت، است. دومین دیوان وی *تذکرة العاشقین* است که آن را، هنگام بازگشت از شیراز و اقامت در اصفهان، در ده هزار بیت سرود. وی دیوان

(مثل رساله اوزان و مقادیر، المذاکرات فی المحاضرات، و شرح قصیده لامیه) در کنار نه رساله دیگر او، که به نام برخی از آنها اشاره شد، با نام رسائل حزین لاهیجی به کوشش علی اوجبی و چند تن دیگر در ۱۳۷۷ ش در تهران به چاپ رسیده است.

منابع: میرغلامعلی بن نوح آزاد بلگرامی، مآثر الکرام، دفتر ۲، حیدرآباد، دکن ۱۹۱۳/۱۳۳۱؛ احمدعلی، هفت آسمان، کلکته ۱۸۷۳، چاپ افست تهران ۱۹۶۵؛ محمدتقی بهار، سبک‌شناسی، یا، تاریخ تطور نشر فارسی، تهران ۱۳۵۵-۱۳۵۶ ش؛ محمدعلی بن ابی طالب حزین لاهیجی، تاریخ حزین، چاپ اف. سی. بلفور، لندن ۱۸۳۱؛ همو، تذکره المعاصرین، چاپ معصومه سالک، تهران ۱۳۷۵ ش؛ همو، دیوان، چاپ ذبیح‌الله صاحبکار، تهران ۱۳۷۴ ش؛ همو، کلیات حزین، نسخه خطی کتابخانه (ش ۱) مجلس شورای اسلامی، ش ۹۷۱؛ میرحسین دوست حسینی سنهلی، تذکره حسینی، چاپ سنگی [لکهنو ۱۲۹۲]؛ بندرین داس خوشگو، سفینه خوشگو، دفتر ۳، چاپ سیدشاه محمد عطاءالرحمان عطااکاوی، پته ۱۹۵۹/۱۳۷۸؛ هرومل سدارنگانی، پارسی‌گویان هند و سند، [تهران] ۱۳۵۵ ش؛ محمدرضا شفیعی کدکنی، شاعری در هجوم منتقدان: نقد ادبی در سبک هندی پیرامون شعر حزین لاهیجی، تهران ۱۳۷۵ ش؛ عبداللطیف بن ابیطالب شوشتری، تحفه العالم، و، ذیل التحفه، چاپ صمد موحد، تهران ۱۳۶۳ ش؛ صدیق حسن‌خان، شمع‌انجم، چاپ سنگی بیروال ۱۲۹۳؛ ذبیح‌الله صفا، گنج سخن؛ شاعران بزرگ پارسی‌گوی و منتخب آثار آنان، [تهران ۱۹۶۹]؛ محمد قدرت‌الله گویامی، کتاب تذکره نتایج الافکار، بمبئی ۱۳۳۶ ش؛ محمدعلی مدرس تبریزی، ریحانة الادب، تهران ۱۳۶۹ ش؛ علیرضا نقوی، تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، تهران ۱۳۴۳ ش؛ فریدون نوزاد، «حزین لاهیجی»، ارمغان، دوره ۳۹، ش ۵ (مرداد ۱۳۴۹)؛ علیقلی بن محمدعلی واله داغستانی، تذکره ریاض الشعراء، چاپ محسن ناجی نصرآبادی، تهران ۱۳۸۴ ش؛ احمدعلی هاشمی سنهلی، تذکره مخزن الغرائب، چاپ محمدباقر، لاهور ۱۹۶۸-۱۹۷۰؛

Edward Granville Browne, *A literary history of Persia*, vol.4, Cambridge 1969.

/ معصومه سالک /

و بدن به طور مشترک متأثر شوند و هر دو باهم به جنبش درآیند. افلاطون (تیمائوس^۵، ۴۵) حواس را اسباب و آلاتی در خدمت نفس دانسته است که حرکت و جنبش ایجاد شده در خود را به دیگر قسمتهای بدن و نهایتاً به نفس منتقل می‌کنند؛ اما ارسطو (درباره نفس، ۴۲۴ الف ۱۷-۴۲۴ ب ۳)، با استفاده از آموزه ماده و صورت، احساس را «پذیرش صورت حسی بدون ماده آن» دانسته است، درست همان‌طور که موم نقش نگین را بدون آهن یا زر به خود می‌گیرد. وی (همانجا) میان آلت حس (مثل چشم) و قوه حاسه (بینایی) تفاوت قائل شده و در عین حال معتقد است که آن دو یک واقعیت را تشکیل می‌دهند و رابطه آنها مانند رابطه ماده و صورت است. کار قوه حاسه انتقال صورت محسوس به نفس است و نیاتات که فاقد چنین قوه‌ای هستند فاقد حس هستند، اگرچه در معرض محسوسات و حتی منفعل از آنها باشند. به نظر ارسطو (همان، ۴۱۷ ب ۱۶-۲۷)، حساس بودن منوط به وجود محسوس است و بدون آن، حساسیت در موجودی که استعداد آن را دارد، بالقوه باقی می‌ماند. به محض تولد، موجود دارای حس، وارد اولین مرتبه حساسیت می‌شود و پس از آن، تحت تأثیر اشیای محسوس، ملکه حساسیت در او ایجاد می‌شود. به عقیده او (همان، ۴۱۸ الف ۵-۳)، علت انفعال حس از محسوس، تشابه نداشتن حس و محسوس است، ولی پس از انفعال، حس با محسوس مشابه می‌شود. فلوپین (ج ۱، ص ۵۵۳، ۶۰۷) نیز حواس را وسیله ارتباط نفس و امر محسوس دانسته است. نفس به تنهایی فقط به درک معقول نایل می‌شود و برای درک محسوس نیاز هست که از ابزار جسمانی استفاده کند. چون حواس نقش واسطه را دارند باید قادر باشند که هم منفعل شوند و هم اعلام کنند، یعنی صورت نقش بسته در خود را به نفس عرضه کنند. نفس نیز بدون اینکه منفعل شود، این انفعالات را می‌شناسد و از این طریق با امر محسوس خارجی مرتبط می‌شود و به آن، علم پیدا می‌کند؛ بنابراین، در این دیدگاه حواس از قوای نفس محسوب نمی‌شوند بلکه از جنس محسوسات‌اند، ولی به نحوی که نفس می‌تواند با آنها ارتباط برقرار کند.

نزد فیلسوفان مسلمان، حس در دو معنا به کار رفته است: یکی قوه حس و دیگری ادراک حسی (علم^۶). حس معمولاً در مقابل عقل است و از آن با عنوان قوه حاسه یا حساسه نیز یاد شده و منظور از حواس، قوای حسی است (کندی، ج ۱، ص ۱۷۶، ۲۹۴-۳۰۰؛ ابن سینا، ۱۳۷۹ ش، ص ۲۳۲). حس ویژگی نفس حیوان و انسان نیست و نفوس فلکی نیز صاحب احساس‌اند (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، سفر ۴، ج ۱،

حس / حواس، از مفاهیم و اصطلاحات علم النفس. حس، به همراه حرکت، یکی از ویژگیهای اصلی موجود زنده و حیوان به شمار می‌آید (حیات^۷). از طریق حس، ادراک حسی یا احساس حاصل می‌شود و فقط موجودی قادر به احساس است که صاحب نفس باشد (ارسطو^۸، درباره نفس^۹، ۴۱۵ ب ۲۵). احساس به همراه وقوع نوعی حرکت و انفعال و استتاله در بدن حاصل می‌شود. به تعبیر افلاطون^{۱۰} (فیلیس^{۱۱}، ۳۳-۳۴)، ادراک حسی وقتی حاصل می‌شود که نفس

1. Aristoteles

2. *De anima/ On the soul*

3. Plato

4. *philebus*

5. *timaueus*